

به نام سرچشمه‌ی آفرینش

خلاصه شرح ایبات مثنوی و دیوان شمس
موضوع برنامه ۶۱۱ گنج حضور (بخش سوم)

گر تو این انبان، ز نان خالی کُنی
پر ز گوهرهای اجلالی کنی

طفل جان، از شیر شیطان باز کُن
بعد از آتش با ملک انباز کن

تا تو تاریک و ملول و تیره‌ای
دان که با دیو لعین همشیره‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۳۹ تا ۱۶۴۱

می فرماید اگر تو کیسه را از شهوات و آرزوهای نفسانی خالی کنی، ذهنت را از هرگونه فکر یا باوری که به آن چسبیده‌ای خالی و پرهیز کنی، درونت پر از گوهرهای گران‌قدر معرفت و یقین می‌شود. این بدان معناست که ذهنت را از نان‌های بیرونی یا از محتواها خالی، یعنی همانندگی‌ها را صفر کنی، آن وقت درونت پر از گوهرهای گران‌قیمت خدایی می‌شود.

🌱 در ادامه می‌گوید ای انسان، طفلِ جانِ تو را از شیر شیطان بگیر. طفلِ جان همان هشیاری اولیه‌ی ماست که تا زمانی که در ذهن باشیم از شیر شیطان می‌خورد، از غذا و انرژی مخرب بیرونی. می‌گوید نگذار که جانت اسیر شهوات حیوانی شود و از آن تغذیه کند. بعد از آن که خودت را از شیر شیطان باز کردی آنگاه می‌توانی جانت را با ملک یعنی فرشتگان قرین و دمساز کنی. پس تا هنگامی که در چاه ذهن هستی، در خواب عمیق دردی، افسرده و ملولی و پر از کینه و رنجشی؛ بدان که با دیو لعین همدم و دمسازی و هر دو از شراب این جهانی می‌خوردید و هیچ نتیجه‌ای برای تو جز درد و رنج ابلهانه و ناهشیارانه ندارد.

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

🌱 انسان در صبح است و خیلی نزدیک است که به بی‌نهایت زندگی زنده شود فقط باید ذهنش را خاموش کند، خداوند هر لحظه می‌کوشد که چسبندگی‌های ما را از بین ببرد و قدرت شناسایی و انداختن آن‌ها را به ما بدهد.

نردبانهایی ست پنهان در جهان
پایه پایه تا عنان آسمان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۵۶

🌱 این نردبانی که درون شماست پنهان است و پایه‌پایه تا عنان آسمان. وقتی ریشه‌ات خیلی عمیق باشد و زمین یعنی زندگی این جهانی روی تو اثر نکند، این نردبان درونی پله‌پله تو را بالا می‌برد.

از مقامات تبتل تا فنا
پایه پایه تا ملاقات خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۳۵

تبتل یعنی کندن هویت از جهان.
🌱 می‌گوید پله‌پله و یواش‌یواش تا فنای کامل از نردبان زندگی بالا رویم تا دل ما عدم شود، هیچ حس وجودی و هیچ همانندگی در ذهنت باقی نماند. چون اگر حتی یک همانندگی در ذهن ما باشد، آن دل ما می‌شود و اگر بماند احتمال دارد دوباره تن ذهنی‌اش را بتند و درست کند. پله‌پله از نردبان زندگی بالا می‌رویم که قطعا و یقینا صبر، تعهد، کار روی خود و رعایت قانون جبران لازمه‌ی بالا رفتن از نردبان زندگیست.

هر گره را نردبانی دیگر است
هر روش را آسمانی دیگر است
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۵۷

🌿 مولانا با تاکید در چندین بیت می‌فرماید فکر نکنید این نردبان، نردبان ذهنی‌ست، ما نمی‌توانیم برای خودمان نردبان بسازیم و دیگران را وادار به بالا رفتن از نردبان خودمان کنیم. می‌گوید هر گروهی یا هر انسانی نردبان دیگری دارد، خداوند روی تک‌تک آدم‌ها جداگانه کار می‌کند و آسمان دیگری را باز می‌کند. هر انسانی در نوع خود بی‌نظیر و منحصر به فرد است. جناب مولانا به ما کمک می‌کند در درون با خرد زندگی، نردبان خودمان را بسازیم. درحقیقت **خدائیت درون ما نردبان را می‌سازد**، خود فکری ما یعنی من ذهنی نمی‌تواند نردبان بسازد، چون نردبان من ذهنی از یک سری باورهای پوسیده ساخته شده و عاقبت سقوط می‌کند.

نردبان خلق، این ما و منی‌ست
عاقبت زین نردبان افتادنی‌ست

هر که بالاتر رود، ابله‌تر است
کاستخوان او بتر خواهد شکست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۶۳ و ۲۷۶۴

🌿 می‌گوید نردبان این جهان که ما و منی‌ست در آن دوگانگی و جدایی‌ست، همان باورهای پوسیده و ساخته‌ی ذهن است. اگر از این نردبان ذهنی این جهانی بالا روید، هرچه بالاتر روید این ابله‌ی را نشان می‌دهد؛ برای این که این نردبان پوسیده است و سرانجام خواهد شکست. جناب مولانا می‌خواهد بگوید این نردبان ذهنی را رها کنید، از نردبان دنیا بالا نروید و آن نردبانی که درون شماست، پله‌پله، یواش‌یواش از نردبان زندگی تا ملاقات او بالا روید.

هر یکی از حال دیگر بی‌خبر
ملک باپهنا و بی‌پایان و سر
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۵۸

🌿 هر انسانی از حال انسان دیگر بی‌خبر است. چون همه‌ی ما در فضای یکتایی که لایتناهی‌ست، به عنوان یک باشنده، زندگی برای تک‌تک ما نردبانی ساخته و برای هرکس نردبان مخصوص خود اوست، که ملک وسیعی‌ست. جناب مولانا در این بیت می‌خواهد بگوید به نردبان کسی یعنی به دین و راه کسی ایراد نگیرید و توهین نکنید. هر انسانی راه خودش را دارد، در یک فضای بی‌پایان و لایتناهی به اندازه تمام انسان‌های دنیا راه برای رسیدن به خدا وجود دارد.

این در آن حیران، که او از چیست خوش
و آن درین خیره که حیرت چیستش؟
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۵۹

🌿 هر انسانی نردبان و آسمان خودش را دارد، ذهن قادر به درک نیست و نمی‌تواند بفهمد که او از چه خوش است و از چه حیران است. در فضای ذهن ما حیرانیم که چطور انسانی از درون می‌تواند شاد و شادیش بی‌سبب باشد! یا چطور می‌تواند به خدا زنده شود؟! ذهن هرگز نمی‌تواند حضور را درک و اندازه‌گیری کند.

صحن اَرْضُ الله واسع آمده
هر درختی از زمینی سرزده

بر درختان شکرگویان برگ و شاخ
که زهی ملک و زهی عرصه فراخ
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۶۰ و ۲۵۶۱

🌿 این فضای یکتایی وسیع و بی‌نهایت است و هر انسانی به صورت یک درخت سر زده. جناب مولانا می‌خواهد بگوید درست است که هر انسانی شکل و شمایل متفاوتی دارد و تن آن‌ها جداست، اما در همه‌ی انسان‌ها نیروی زندگی در جریان است و مرکز و اصل همه‌ی انسان‌ها یکی‌ست و باید از این صورت ظاهری فراتر رفته و به عمق و حقیقت وجودی خود پی ببریم و با زندگی یکی شویم. شاخ و برگ بر درختان شکر می‌گویند، می‌خواهد بگوید انسان‌ها هم شاخ و برگ یک درخت هستند و همه شکر گویانند و می‌گویند عجب ملک و عجب عرصه‌ی فراخی‌ست. مولانا می‌گوید ما این ملک و عرصه‌ی فراخ را وقتی حس می‌کنیم که آسمان دلمان باز شود و این عروج پله‌پله صورت می‌گیرد.

صبر از ایمان بیاید سر کُله
حیث لاصبر فلا ایمان له

گفت پیغمبر: خدایا ایمان نداد
هر که را صبری نباشد در نهاد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۰۰ و ۶۰۱

صبِر از ایمان، تاج سر پیدا می‌کند، یعنی صبر از ایمان می‌آید، آن‌جا که آدمی صبر ندارد، ایمان هم ندارد یعنی فضاگشا نیست. انسانی که صبر دارد، فضاگشاست.

حدیثی را در این بیت از حضرت رسول می‌آورد که می‌فرماید:

«مَنْ لَا صَبْرَ لَهُ، لَا إِيمَانَ لَهُ.»
«هر که را صبر نباشد، وی را ایمان نباشد.»
- (حدیث)

گفت لقمان: صبر هم نیکو دمی‌ست
که پناه و دافع هر جا غمی‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۲

لقمان حکیم نقل کرده که صبر یک دم نیکو و یک نسیم زنده‌کننده‌ای است که پناهگاه و دفع‌کننده‌ی هر غمی‌ست.

صبر را با حق قرین کرد ای فلان
آخرِ والعصر را آگه بخوان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۳

خدا صبر را با حق یعنی خودش قرین کرده، اگر متوجه نیستی آخر سوره‌ی والعصر را آگاهانه بخوان که صبر را با حق کنار هم قرار داده. می‌خواهد بگوید زندگی یعنی خدا در زیر فکرهای شما، می‌خواهد روزن را باز و نورپراکنی کند، ما باید صبر کنیم و تسلیم باشیم و با زندگی موازی شویم. اگر صبر نکنیم، تغییری در ما صورت نمی‌گیرد.

در این بحر در این بحر همه چیز بگنجد
مترسید مترسید گریبان مدرانید
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۷

در این دریای یکتایی همه چیز می‌گنجد، وقتی که فضای عشقی یعنی آسمان درون را باز کنید همه در آغوش مهرتان جای می‌گیرند. انسان انعطاف دارد و هر جور رفتار و هر جور باوری در این فضای بیکران جا می‌شود.

صد هزاران کیمیا، حق آفرید
کیمیایی همچو صبر، آدم ندید
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۴
کیمیا: ماده‌ای‌ست که به مس می‌زدند طلا می‌شد.

جناب مولانا در این بیت بسیار زیبا می‌فرماید خداوند صد هزار کیمیا آفرید که انسان تا هم‌اکنون کیمیایی مانند صبر را ندیده و مانند صبر وجود ندارد. انسان با صبر، هشیاری جسمی‌اش تبدیل به هشیاری حضور می‌شود. صبر، مس وجود آدمی یعنی من‌ذهنی‌اش را تبدیل به طلا می‌کند.

صبر جملهٔ انبیا با منکران
کردشان خاص حق و صاحب‌قران
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۰

در این بیت مولانا صبر انبیا را با صبر منکران مثال می‌زند و می‌گوید کسانی که منکر هستند و کلام زندگی به عنوان مثال آموزه‌های مولانا را انکار و انتقاد می‌کنند، این‌ها منکر صبر و زندگی هستند. و در مصراع دوم می‌گوید صبر پیامبران نتیجه داده و مس من‌ذهنی را تبدیل به کیمیا کرده، به همین دلیل خداوند آن‌ها را مقرب و صاحب منصب و بزرگی می‌کند.

با احترام و سپاس فراوان.
سارا از شیراز.